

سفری رؤیایی در جستجوی معجزه

«خون بازی»

جمال آریان



هنوز تلخی دیدن فیلم درخشان «ستوری» از صفحه ذهنم پاک نشده بود که فیلم پر قدرت دیگری درباره اعتیاد، دنیا را در نظرم تیره و تار کرد. فیلمی به نام «خون بازی»، ساخته درخشان رخشان بنی اعتماد، فیلم‌ساز دردمند سینمای ایران.

این فیلم، نام کارگردان دومی نیز به نام محسن عبدالوهاب را در تیتراژ خود دارد که پیش از این با رخشان بنی اعتماد در فیلم «گیلان» نیز کار کرده بود. فیلم «خون بازی» در راستای توجه رخشان بنی اعتماد به مسائل و معضلات اجتماعی، درباره اعتیاد و نیز روابط خانوادگی است. این فیلم درباره روابط یک



مادر با دختر جوانش است. دختر متأسفانه به اعتیاد دچار است. آنها در طی سفری جادویی با شناخت خود و شناساندن محیط و مردمان، به تماشاگران این امکان را می دهند تا در پایان، با این همه عوامل فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی مؤثر در گسترش اعتیاد در ایران، یافتن پاسخ برایشان آسان باشد. اما آیا واقعاً رخشان بنی اعتماد در پی یافتن چنین پاسخ سهل الوصول خیالی است، یا با طرح زمینه‌های گوناگون اعتیاد

در میان جوانان، قصد شناخت این بلای خانمانسوز نسل جوان ایران را دارد. به نظر من، بنی اعتماد با قدرت کامل با یکی از بهترین و تلخ ترین فیلم هائی که تاکنون ساخته، در مقام طراح سؤال قرار دارد و نه در مقام پاسخ دهنده. دیدن این فیلم با بازی‌های درخشان و صحنه‌سازی‌های پُر قدرت، بیننده را به

شدت تحت تأثیر قرار می دهد و در جایش میخکوب می کند. اعتیاد، بلای خانمانسوزی است که تاکنون فیلم‌های متعددی درباره آن در ایران و جهان ساخته شده است و با این وجود، با زهم درباره آن، فیلم ساخته می شود. چرا؟ آیا قصد تکان دادن وجدان ما و بی خبران از فاجعه را دارد؟

فیلم «خون بازی» هشدار نیست، به شفافیت زوایای شخصیت یک فرد معتاد و روابط حول و حوش اعتیاد را نشان می دهد. فیلم، شرح پریشانی یک معتاد نیست بلکه فریادی است بر سر جامعه معتاد ساز.

فیلم به شدت به نوع مستند سینمایی نزدیک

است. گاه باور صحنه‌ها از حد فیلم دیدن می گذرد و تبدیل به تماشای واقعیت می شود که بی تردید هم حاکی از توانائی کارگردان آن است و هم بازی درخشان دخترش؛ باران کوثری، که در آن نقش مهمی را ایفاء می کند.

فیلم، بر خط رابطه مادر و دختر استوار است. نگاهی است به مهر مادری، از زاویه‌ای دیگر. مادری دلسوخته که برای نجات دختر خود دست به هرکاری می زند؛ آن هم در شهری رو به فنا و دچار ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی.

فیلم یک تراژدی است،

حکایت



تلخی

است از تلاش مردمان

برای تغییر وضعیت خود در شهری که به سرعت همه چیز در آن رو به نابودی است و روابط عشقی، روابط مادر و فرزندی، روابط خانوادگی و روابط اجتماعی در سرآشیب هولناک سقوط قرار دارد.

دوربین به روال یک فیلم مستند، در شهر، خیابان‌ها، فروشگاه‌ها، میدان‌ها و خلاصه همه جا سرک می کشد و رسوا می کند. همه چیز گیج کننده است، از دحام مردم در تمامی اماکن، سرو صدای جمعیت و آژیرها، بزرگراه‌های پیچ در پیچ.

تصویر شهر، تصویر هولناکی است از مردمانی که همچون موش‌های آزمایشگاهی از این سر بر آن سر می دوند تا آزمایشگران سیاست به یافته‌های خود برسند.

دروغ و ریا در همه لحظه‌ها جاری است و به وضوح در روابط معتادان، گفتگوهای بی پایان تلفنی دختر با دوستانش و مواد فروشان و نیز در روابط خانوادگی اونمود می یابد. جامعه‌ای ساخته و پرداخته بر پایه ناروایی، دروغ و دغل، مطلوب طبع سیاست بازان است.

فیلم، روال یک قصه گویی ساده و تک خطی را ندارد. روزی و لحظاتی از زندگی یک مادر و دختر را انتخاب و بهانه کرده تا برشی از زندگی شهری در ایران را به

نمایش بگذارد. فیلم به شدت واقع‌گراست، اما در حد تصاویر عینی ساده باقی نمی ماند و لایه های معنایی والاتری را می سازد تا به قلب هدف، یعنی اجتماع و سیاست بزند و به بحران‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ستم زده ایران اشاره کند.

فیلم، شرح زندگی نسل‌های بعد از انقلاب است؛ آنها که در دوره اول، زندگی شان بر باد رفته و نسل بعد از آنها نیز رهایی را در بی خیالی و اعتیاد و فحشاء جستجوی می کنند.

فیلم هرچندگاه شعاری می نماید و به نظر می رسد که از نمادهای کلیشه‌ای استفاده می کند، و انگار حرف تازه‌ای ندارد که درباره اعتیاد بزند، اما ضربه شدید نهایی را بر وجدان بیننده می زند. فیلم یک گزارش است؛ گزارشی که گزارشگر آن سعی دارد با وجدانی آگاه با سوژه‌اش فاصله بگیرد، تا آن را بهتر ببیند و ارائه دهد. دوربین در

زودگذر او به اندازه کافی تماشاگر را به پذیرفتن این مدعا مجاب می‌کند. جنگ و دعوای بعدی پدر و مادر ایرادگیر، نشان از هم‌گسیختگی این کانون خانوادگی است و اینکه دختر چرا احساس بی‌پناهی می‌کند و پناه را در مواد مخدر می‌جوید این تلاش برای گریز از واقعیت تلخ اطراف همیشه یکی از دلائل گریز به دنیای خیالی و شیرینی است که مواد مخدر ایجاد می‌کند.

در فیلم‌های ایرانی، بویژه فیلم‌های فارسی مستعمل پیش از انقلاب، مادر، همیشه نقش کلیشه ای داشته از استثنائات بگذریم، کلیشه مادر، به عنوان غم‌خوار و پشتیبان بی قید و شرط فرزند در آن فیلم‌ها، از اهمیت واقعی این نقش کاسته بود. اما ما در فیلم «خون بازی»، با بازی زیبای «بیثا فرهی»، با یکی از ماندگارترین و پذیرفتنی‌ترین نقش‌های مادر روبه‌رو هستیم: نقش زنی درمانده اما امیدوار که علی‌رغم دشواری‌ها از ستیز نمی‌ایستد، مادری که در میان مشکلات عاطفی خود (حضور مرد جدید در زندگی‌اش)، درماندگی‌های دختر و اعتیادش و همچنین نقش کم‌رنگ خاطراتش با مرد سابق زندگی‌اش، دست و پا می‌زند. دختر، که از طبقه‌ای مرفه می‌آید، معتاد است، روابط عاطفی



میان آدم‌های دور و برش مصنوعی است، حتی قول از دواج دوست پسرش در خارج که محدود به نوار ویدئو و گفتگوی تلفنی و اظهارات عاشقانه غلوشده تصویری است نیز مصنوعی است. همه دروغ می‌گویند و او می‌داند، اما به دلیل شرایطش مجبور به مداراست.

اعتیاد در جنوب شهر معمولاً معتادان را به سمت فقر و گرسنگی و تبه‌کاری می‌راند و در طبقه مرفه، به سمت تنهایی و پوچ‌گرایی و جدال‌های درونی. چرا که طبقه مرفه قادر به تهیه مواد هسته‌ای چون پولش را دارد، کباب هم

تا بدین ترتیب ریشه مسائل دختر را در خانواده جستجو کند. به پدر و مادری می‌نگرد که از هم جدا شده‌اند و گرچه هر دو به شدت به دختر و مسائل وی علاقه‌مندند، اما جدایی‌شان عاملی برای چنین بلای خانمانسوزی برای دختر شده است. در این رابطه، نگاه‌های مشکوک دختر به مادر به هنگام گفتگوی تلفنی او با مرد جدید زندگی‌اش، انتقاد از وی، دعوت وی به شبی اقامت در ویلای پدر تنها مانده‌اش، و صرف یک شام خانوادگی گرم به اتفاق اعضای خانواده از هم پاشیده، که رقص دختر و سادی زود هنگام و

فاصله خاصی از بازیگران می‌ایستد، خیلی به آنها نزدیک نمی‌شود، بازی در نمی‌آورد حکم شاهد را دارد؛ شاهدی بی‌طرفه. فیلم، در روال فیلم‌های جاده‌ای است، و داستان و حوادث آن در حرکت و عبور شکل می‌گیرد و به فیلم سرعتی پذیرفتنی می‌دهد و پذیرش وقایع را که شکل ایستا و تناثری دارد، قابل قبول می‌کند.

فیلم با توجه به فصل‌هایی که به مسأله اعتیاد و روابط ناشی از آن اختصاص داده، روابط خانوادگی را نیز مد نظر قرار می‌دهد. به روابط پدر و مادر و نیز بیان علل جدائی آنها می‌پردازد

می‌خورد (صحنهٔ کباب خوردن میان راه) اما با پوچی درونی و بی‌هدفی و بی‌پناهی‌اش نمی‌داند چه کند، پس به خود نابودی می‌پردازد و کار تا آن‌جا پیش می‌رود که آرزوی مرگ، جانشین لذت می‌شود. نمونه‌اش صحنهٔ تیغ زنی خود خواستهٔ دختر، و یا صحنهٔ فرار در بیشه زار و زاری و طلب مرگ است. اما فیلمساز با هشیاری، از همدردی و ضجه زدن خودداری می‌کند تا با کاهش زمانی فصل‌های فیلم، از پیرایه‌های داستانی و حواشی آن بکاهد و بر قلب واقعیه یعنی دختر و مشکلاتش، به عنوان یک معتاد تمرکز یابد، و بتواند تلخی زندگی او و دردی را که می‌کشد، عریان تر و در زمانی کافی بنمایاند و تلاش بی‌پایان جستجوی مواد توسط دختر را هر بار در شکل و اندازه‌های متفاوت تصویر کند، تا زجر اصلی از نظر نیفتد.

بنی اعتماد تصویری نسبتاً کامل از دنیای یک جوان معتاد ایرانی را پیش چشم می‌گذارد، ما را هر لحظه در گیر این دنیای ناشناخته می‌کند، تا با سهیم شدن در رنج و درد یک معتاد خود نیز آگاه تر شویم.

گرچه حس رنج و درد معتاد در رگ و پوستمان می‌جود، اما دیدن تصویر نابودی دیگران برای وجدان آگاه، سخت و نپذیرفتنی است.

رخشان بنی‌اعتماد یکی از مطرح‌ترین، متعهدترین و دلسوزترین فیلمسازان زن جامعهٔ ایرانی، بویژه پس از انقلاب است. او با فیلم‌های متعهدی چون «زرد آقاری»، «پول خارجی»، «روسری آبی»، «زیر پوست شهر»، خود را به عنوان سینماگری واقع‌گرا، واقع‌نما، مستندگرا و متعهد به مرحلهٔ تثبیت رسانده است و آثارش با افشای دشواری‌های اجتماعی، در واقع اسناد روزگار ماست.

رخشان بنی‌اعتماد در گفتگویی با مسعود مهربانی، در نشریهٔ «فیلم» شمارهٔ ۳۶۱، دربارهٔ

خود و این فیلم چنین گفته است:

«بهارها گفته ام که سینما برای من هدف نیست، وسیله است... سینما بیش از آنکه وسیلهٔ سرگرمی و تفریح باشد، امکانی برای طرح موضوع و آگاهی‌بخشی و بیان یک موقعیت است... در جامعهٔ ما، سینما وظیفه دارد که با وسواس و حساسیت به واقعیت‌ها بپردازد... کاش می‌توانستم فیلمی بسازم و به شکل نمادین، موقعیت جامعهٔ معاصر را از نظر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و جابه‌جایی طبقات مختلف، به تصویر بکشیم؛ موقعیت این زلزله‌ای را که در جابه‌جایی طبقات اجتماعی به وجود آمده و خردمندان و روشنفکران و مصلحان جامعه را منفعل کرده و دیگر هیچ چیز سر جای خودش نیست. باید خردمندان و روشنفکران خطوط کلی جامعه را ترسیم کنند و برای سیاست و اقتصاد و فرهنگ برنامه‌ریزی کنند. متخصص‌ها و کارشناسان باید طرح‌ها و برنامه‌ها را به اجرا در آورند، در حالی که به دلیل همان جابه‌جایی طبقات، چنین نیست و در بیشتر موارد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، روشنفکران و خردمندان پس زده می‌شوند»

در فیلم «زیر پوست شهر» تأکید من بر رشد میزان تقاضا و مصرف مواد مخدر بود، در فیلم «خون بازی» می‌خواستم به زاویه‌های ناشناختهٔ اعتیاد بپردازم. سعی داشتیم نشان بدهیم که اسیر اعتیاد شدن خیلی سخت تر از آن است که به نظر می‌رسد. هیچ جوانی وقتی شروع به مصرف مواد مخدر می‌کند باور ندارد که روزی معتاد به مصرف می‌شود. همه می‌گویند هر وقت بخواهیم آن را کنار می‌گذاریم، ما می‌خواستیم رنج طاقت فرسای ترک اعتیاد را به تصویر بکشیم. اینکه اگر طرف بخواهد ترک کند با چه مشکل بزرگی رو به رو خواهد بود. ترک اعتیاد غیر ممکن نیست اما وقوعش هم در حد معجزه است. فیلم با امید به معجزه پایان می‌گیرد. نوعی ایهام دارد و نگاه پرسشگر دختر که انگار می‌گوید واقعاً امکانش هست؟ نمی‌خواستم بیش از این خوش بینانه باشد. اما آن تصویر پرتقال‌های رنگی دور از دسترس، در آخر تیتراژ فیلم، آرزوی مرا به بازگشت به زندگی می‌رساند. امیدوار باشیم به وقوع یک معجزه.

